

آیا الحاد غیر عقلانی است؟

مصاحبه گری گوتینگ با آلون پلانینگ

Is Atheism Irrational



مترجم: خداداد مطاعی پور



آیا الحاد (آتئیسم) غیر عقلانی است؟!

Is Atheism Irrational?

مصاحبه‌ی:

گری گوتینگ

با

الوین پلانینگا

استاد فلسفه در دانشگاه نوتردام

استاد افتخاری فلسفه و فیلسوف الهیات

وبلاگ فلسفی The Ston – نیویورک تایمز NY Times

۹ فوریه ۲۰۱۴ میلادی

به اضافه‌ی سه پیوست از عبدالله شهری که متن انگلیسی را به عربی برگردانده و شرح و اضافاتی بر آن افزوده است.

ناشر: رد شبهات ملحدین

آیا الحاد (آتئیسم) غیر عقلانی است؟!

این دیدار اول از زنجیره مصاحبه‌هایی است که در مورد دین انجام خواهم داد و مهمان این بار ما آقای الوین پلان‌تینگا Alvin Plantinga استاد افتخاری فلسفه در دانشگاه روتردام و رئیس پیشین انجمن فیلسوفان مسیحی و انجمن فلسفی آمریکا و نیز نویسنده‌ی کتابی است که اخیراً به چاپ رسیده است با عنوان: تعارض واقعا در کجا نهفته است: علم و دین یا مکتب طبیعت‌گرایی (نچرال‌یسم)؟

گری گوتینگ (Gary Gutting): پژوهشی که به تازگی از سوی Philpapers «شاخص فلسفه از طریق اینترنت انجام گرفته است اشاره می‌کند به اینکه ۶۲ درصد از فیلسوفان، ملحد هستند (افزون بر آن، ۱۱ درصد نیز به نگرش الحاد گرایش دارند)، آیا معتقدی که ادبیات فلسفه، چنان در نقد اعتقاد خدا‌باوری (Theism) پیشرفت کرده که می‌تواند دیدگاه‌های الحاد را توجیه کند؟ یا بر این باوری که عوامل دیگری بجز تحلیل عقلانی، الحاد فیلسوفان را مقرر می‌دارد و تایید می‌کند؟

الوین پلان‌تینگا: اگر ۶۲ درصد فیلسوفان، ملحد باشند بدین معناست که نسبت ملحدان در میان فیلسوفان در واقعیت، بسیار بیشتر است. یعنی می‌باید دو برابر نسبت ملحدان در محافل دانشگاهی باشند. «الحاد را در اینجا اینگونه تعریف می‌کنیم که عبارتست از اعتقاد به اینکه چیزی همانند خدای ادیان ابراهیمی، وجودی ندارد».^۱ اکنون آیا این فیلسوفان چیزی می‌دانند که دیگر دانشگاهیان ندانند؟ اگر بله، آن امور چه می‌تواند باشد؟ فیلسوفان بر خلاف دیگر دانشگاهیان غالباً به شکلی حرفه‌ای به دلایل مبنی بر وجود خداوند توجه می‌ورزند. البته برآورد من اینست که بیشتر فیلسوفان اعم از خدا‌باوران و خدا‌ناباوران، این دلایل را رد می‌کنند زیرا آنها را پوچ بشمار می‌آورند.

با این حال، چنین چیزی برای الحاد کافی نیست. در روزنامه ایندپندنت (The Independent) بریتانیا اخیراً این پرسش را از ریچارد داوکینز پرسیدند که: «اگر مردی، سپس به پشت دروازه‌های بهشت رسیدی چه چیزی به خداوند خواهی گفت تا الحاد خود را که در تمام عمرت بدان باور

۱. البته ما مسلمانان، باور داریم که سایر ادیان تحریف شده‌اند و فقط اسلام از تحریف و تغییر در امان مانده است.

داشتی توجیه کنی؟» او جواب داد: به سخن برتراند راسل استناد می‌کنم که گفته است: «خدایا دلایل کافی وجود نداشت». اما دلایل ضعیف - البته اگر واقعا دلایل ضعیفی هم باشد - بنیادی برای الحاد فراهم نمی‌کند. مثلا کسی معتقد نیست که دلایلی مناسب این فرضیه وجود دارد که می‌گوید تعداد ستارگان، زوج است همانطور که کسی اعتقاد ندارد نتیجه‌گیری صحیحی که می‌توان در اینجا داشت آنست که تعداد ستارگان، فرد است بلکه نتیجه‌گیری درست، گفتن نمی‌دانم است.

با همین منطق نیز می‌گویند که دلیل خداباورانه به شکست انجامیده است، البته اگر واقعا شکستی هم باشد می‌توان آن را به طور عاقلانه، بنیادی مناسب برای ندانم‌گرایی قلمداد کرد نه برای الحاد.^۱ فرض می‌شود که الحاد - همانطور که هنگام سخن از زوج و فرد بودن تعداد ستارگان گفتیم - آن نوع از اعتقاد است که فقط می‌توان در صورت داشتن دلایل و براهین قوی، به شکلی عقلانی آنرا پذیرفت.

گوتینگ: تو می‌گویی که الحاد نیازمند دلایلی است که از آن پشتیبانی کند اما بسیاری از ملحدان، منکر این امر هستند و می‌گویند تمام چیزی که می‌باید انجام دهند اشاره به تھی بودن عقیده خداباوری از هرگونه دلیل درست و مناسب است. تو الحاد را با انکار زوج بودن ستارگان مقایسه می‌کنی؛ امری که نیازمند دلیل می‌باشد اما ملحدان - با ارائه‌ی مثال برتراند راسل - می‌گویند که بجای آن بر تو لازم است الحاد را با انکار قوری چایی‌ای که به دور خورشید می‌گردد مقایسه کنی. چرا مقایسه‌ی تو را بر مقایسه‌ی راسل ترجیح دهیم؟

پلانتینگ: ایده‌ی راسل آنطور که می‌فهمم عبارتست از اینکه ما هیچ دلیلی ضد فرضیه‌ی قوری چای نداریم ولی ما نیازی بدان نداریم زیرا نبود دلیل، دلیلی بر نبود است و همین امر برای پشتیبانی نکردن از فرضیه‌ی قوری چای کافیست. ما به دلیلی نیاز نداریم که ضد این فرضیه را اثبات کند تا ایمان به باطل بودن آن را توجیه کنیم و شاید چیزی همانند آن را در عقیده‌ی خداباوری توجیه نماییم.

۱. اگر از حقیقت وجود، حقیقت معنای حیات و حقایقی که آن را اخلاق، عقل و حق می‌نامیم سخن بگوییم، انسان منصف راهی جز این نمی‌یابد که دانم‌گرا یا ندانم‌گرا باشد اما اینکه ملحدی دانم‌گرا باشد امری درست نیست، البته با ادعا ممکن است اما همزمان غیرواقعی است.

من با این امر مخالفم زیرا روشن است که ما دلایل بسیاری ضد فرضیه‌ی قوری چای داریم. مثلاً بر حسب علمی که داریم تنها راهی که قوری چای ممکن است در مدار پیرامون خورشید قرار بگیرد اینست که کشوری باشد که توانایی پیشرفته‌ی پرتاب به سوی فضا را داشته باشد و این قوری را به سمت مدار دور خورشید فرستاده باشد اما هیچ کشوری با چنین امکاناتی ممکن نیست چنان دیوانه باشد که سرمایه و امکاناتش را در تلاش برای فرستادن قوری چای به مدار خورشید به هدر دهد! افزون بر این، اگر کشوری واقعاً چنین کاری می‌کرد کارش تیر اول همه خبرهای جهان می‌شد و ما بدون شک درباره‌ی آن می‌شنیدیم اما چنین نشنیده‌ایم، همچنین دلایل زیادی ضد فرضیه‌ی قوری چای وجود دارد لذا به شیوه‌ی راسل می‌توان گفت که خداباوری نیز همانند فرضیه‌ی قوری چای است؛ یعنی برای اینکه ملحد، موضع‌گیری خود را توجیه کند - همانطور که در مورد شخص باورمند به فرضیه قوری چای لازم است - می‌باید دلایلی قوی ضد اعتقاد خداباوری داشته باشد!^۱

گوتینگ: اما آیا تعداد زیادی از دلایل ضد عقیده‌ی خداباوری وجود ندارد که در مقدمه‌ی آن، این حجم ادعا شده از شرّ و بدی است که به دست خدایی با قدرت مطلق انجام می‌شود که خیر و خوبی نیز از اوست؟

پلانتینگا: احتمال دارد مشکلی که به «مشکل شرّ» مشهور است قویترین دلیل - و چه بسا تنها دلیل - باشد که می‌توان ضد عقیده‌ی خداباوری ارائه کرد زیرا این ایراد تا حدّی قوی است چون عاقلانه است که شخص معتقد باشد احتمال ثابت شدن عقیده‌ی خداباوری با وجود تمام شرها و رنج‌های موجود در جهان، اندک و ناچیز باشد^۲ اما عقیده‌ی خداباوری هم دلایل خود را دارد و در واقع پاره‌ای از دلایل قوی و مناسب برای عقیده‌ی خداباوری هست، در نتیجه ملحد می‌باید میان احتمالات، سازش برقرار نماید. این امر اصلاً آسان نیست بلکه بسیار روشن است که این نتیجه به هیچ وجه، الحاد صریح را تایید نمی‌کند اگر در مقابل ندانم‌گرایی قرار گیرد.

۱. بخاطر اهمیت این مسئله، بخشی را با عنوان (برهانی مختصر در ردّ الحادِ ایجابی Positive Atheism) به این مقاله ضمیمه کرده‌ام که از کتاب (ثلاث رسائل فی الإلحاد والعلم والإيمان) «سه رساله درباره الحاد، علم و ایمان» گرفته شده است.

۲. مهم است که گوشزد نمایم توان منفی این دلیل در ادیان مختلف، متفاوت است و روایت‌های مسیحیت - همانطور که پلانتینگا بعداً می‌آورد و تایید می‌کند - روایت‌هایی پوچ و بی‌اعتبار است که به سبب ساختاری که دارد بر تقویت شبهه‌ی شرّ می‌افزاید در حالی که روایت‌هایی که انسان به شکلی کامل از قرآن و سنت صحیح برمی‌گیرد شبهه‌ی شرّ را اگر ریشه‌کن نکند، کاملاً تضعیف می‌گرداند.

گوتینگ: ولی هنگامی که می‌گویی «پاره‌ای از دلایل قوی و مناسب هست» منظورت این نیست که دلایلی قطعی است به این معنا که تا حدی مناسب و درست است که هر شخص عاقلی که آنرا می‌فهمد قانع می‌سازد؟^۱

پلانینگا: ابتدا باید روشن سازم که من باور ندارم دلایل یادشده بخاطر ایمانی که متعلق به خداوند می‌باشد مطلوب و مناسب است^۲ و بر همین اساس، ایمان به آفریدگار همانند ایمان به وجود عقل‌های دیگر یا همانند ایمان به گذشته می‌شود. بذر ایمان به خداوند در آگاهی بشر یا در فطرت (Sensus Divinitatis) کاشته شده است؛ این اصطلاح جان کالوین (John Calvin) است که بیانگر تمایل طبیعی برای شکل‌دهی باورهایی پیرامون خداوند در چارچوبی گسترده از شرایط متنوع می‌باشد^۳ و با این حال معتقدم که تعداد زیادی - چه بسا ده‌ها - مورد از دلایل مناسب برای خداباوری وجود دارد. البته نه اینکه یکی از آن دلایل به تنهایی، حرف آخر را بزند بلکه همگی آنها چنین است یا به

۱. قطعی بودن دلیل لزوماً به دلالت ذاتی دلیل بر نمی‌گردد بلکه به عوامل روانی و اجتماعی دیگر بازمی‌گردد. ما ناظر و منظور و نظر را داریم. لازمه‌ی فسادِ ناظر (نگاه‌کننده) فسادِ منظور «نگاه‌شده» (اختلال روانی/اجتماعی) نیست و از فسادِ نظر (دیدن) فسادِ منظور (اختلال معرفتی/استدلالی) لازم نمی‌آید و به همین گونه هم ممکن است که دلیل از جهت دلالتش قطعی باشد؛ به این معنا که ممکن نیست بیانگر دلالت اصلی آن باشد مگر بواسطه‌ی تحمیل و تحریف، اما کسی که معنایی بجز معنای اصلی را می‌پذیرد از اعتراف به آن بر صورت اصلی‌اش بخاطر دلایل شخصی محض اِبا می‌ورزد چنانکه در مثال فیلسوف «توماس ناچل» که پلانینگا ارائه می‌کند آن را ارائه می‌کنیم.

۲. در فلسفه‌ی الهیات مسیحی، پدیده ایمان تَهی از استدلال عقلی یا محسوس را اصطلاح فیدیزم Fideism می‌نامند؛ یعنی شخص بر حسب این مفهوم می‌باید بطور مستقیم ایمان بیاورد. این مفهوم در مذهب پروتستان رواج یافت تا جایی که یکی از اصول اعتقادی آنان شد. بارث Barth می‌گوید: خداوند، فقط از طریق خداوند معلوم است. بنگر به:

(Thiselton, A. (۲۰۰۲) A concise Encyclopedia of the philosophy of religion, P. ۱۰۲)

اما آنچه در مورد مسیحیت گفته می‌شود بر غیرمسیحیت صدق نمی‌کند و ما با اندکی تأمل درمی‌یابیم که این مفهوم با روش قرآنی کاملاً بیگانه است زیرا روش قرآنی، رابطه میان ایمان و تعقل را نه تنها مستحکم بلکه ضروری قرار می‌دهد.

۳. Divinitatis که سنسوس دیوینیتاتیس تلفظ می‌شود. در حدیث صحیح آمده است که هر نوزادی بر فطرت به دنیا می‌آید، شیخ‌الاسلام ابن تیمیه در شرح این حدیث فرموده است: «خداوند متعال دلها را بر این سرشته است که در میان دوست‌داشتنی‌ها و خواسته‌های قلبی بشر، هیچ موردی جز خداوند عزوجل نیست که دل بواسطه‌ی آن آرام گردد». (مجموع الفتاوی ۲۴۹/۴). پژوهش‌های انسان‌شناختی جاستین بارت Justin Barret و جیمز لیوبا James Leuba به این جنبه پرداخته‌اند و بر وجود این گرایش طبیعی، مَهْر تأیید زده‌اند.

عبارت دیگر اگر مجموع دلایل را در نظر بگیریم به چنان قدرتی می‌رسد که دلایل فلسفی در شرایط عادی هم نمی‌تواند بدان برسد.^۱

گوتینگ: آیا ممکن است مثالی برای این دلایل ارائه دهی؟

پلانینگ: از دلایل موجود که تا حدّ زیادی رایج است برهان تنظیم دقیق Fine tuning است. دانشمندان بیان می‌نمایند که ویژگی‌هایی وجود دارند که جهان، آنها را تا حدی آشکار می‌سازد که اگر تا مقدار کمی از مقدار کنونی‌شان تفاوت می‌داشت حیات یا حداقل حیات گونه‌ی ما، غیرممکن می‌بود. به نظر می‌رسد که جهان به صورتی دقیق برای حیات تنظیم شده است. مثلاً اگر نیروی انفجار بزرگ (بیگ بنگ) فقط یک جزء (از ۱۰ تا ۶۰ جزء) تفاوت داشت، حیاتی از جنس حیات ما ممکن نبود که بوجود بیاید. همچنین در مورد نیروی گرانش نسبت به نیروی مسئول گسترش کیهان می‌باید خاطر نشان ساخت که اگر کوچکترین اختلافی داشت وجود حیات نوع بشر دشوار و ناممکن می‌گردید. در واقع جهان دارای نظم و دقت بی‌نظیری به نظر می‌رسد نه فقط برای حیات بلکه برای حیات عاقل نیز به همین گونه است؛ این نوع نظم و دقت - تا حدی زیاد - کفه‌ی ترازوی اعتقاد به خدا را بر کفه‌ی الحاد می‌چرباند.

گوتینگ: اما حتی اگر برهان تنظیم دقیق - یا هر برهان مشابه دیگری - یکی از آنها را قانع سازد که خداوند موجود است،^۲ آیا به نسبت آنچه اعتقاد خداباوری دیانت مسیحی مقرر می‌دارد بسیار قاصر و ناقص نیست؟! بویژه مسئله‌ی وجود یک خدای کامل؟! با توجه به اینکه جهان، ناقص است پس چه نیازی به موجود کاملی هست که برای ما جهان یا هر یک از ویژگی‌های آن را تفسیر نماید؟

پلانینگ: به نظرم اندیشه‌ی تو این را می‌طلبد که رنج و گناه، این جهان را ناکامل می‌گرداند اما در این حالت، پرسش تو فقط یک معنا و مفهوم دارد آنگاه که بهترین دنیای ممکن را چنین به تصویر

۱. ریچارد سوینبرن Richard Swinburne فیلسوف الهیات در کتابش با عنوان «The existence of God» دیدگاه تک‌بعدی و یک‌طرفه‌ی ملحدان در دلیل‌آوری‌شان را نکوهش کرده و بیان داشته که اگر آنها همه‌ی جوانب را بپذیرند دلالت همگی آن دلایل قوی‌تر می‌گردد.

۲. پوشیده نیست که حساسیت و جدل پیرامون واژه‌ی (موجود) هست اما مشهور شدن دلالت آن بر اینکه خداوند وجودی دارد ما را به بررسی این مسئله در اینجا وادار نمی‌سازد.

می‌کشد که هیچ رنج و اشتباهی در آن نباشد، آیا این امر درست است؟ شاید بهترین دنیای ممکن دنیایی باشد که دربردارنده‌ی موجوداتی آزاد است که برخی از آنها می‌توانند کارهای اشتباهی انجام دهند. شاید هم بهترین دنیا جایی باشد که دربردارنده‌ی سناریوهای بسیار شبیه به داستان مسیحیت است.^۱

در این امور بیاندهش:

اولین موجود در جهان که در خوب بودن، قدرت و علمش کامل است، موجوداتی آزاد را می‌آفریند اما این موجودات به او پشت می‌کنند^۲ و بر وی می‌شورند^۳ و مرتکب گناه و شرّ و بدی می‌شوند ولی خداوند بجای اینکه همانند نیروی حاکم قدیمی و قوی با آنان برخورد کند - مثلاً آنها را در دیگ روغن بجوشاند - پسرش را به سمت دنیا می‌فرستد تا رنج ببرد و بمیرد، شاید که انسانها یک بار دیگر به رابطه‌ی درست خود با خدا بازگردند!^۴ خداوند خودش متحمل رنج بزرگی می‌شود چنانکه دیدن پسرش در حال شکنجه، تمسخر و به صلیب کشیدنش وی را رنج می‌دهد؛ تمامی اینها هم بخاطر آن موجودات گناهکار است!^۵

۱. واقعیت اینست که داستان مسیحیت، ایراد را دوچندان می‌کند نه اینکه آن را حلّ کند و شایستگی این را هم ندارد که به‌عنوان نمونه‌ای برای دنیای کامل ارائه شود؛ چه بخواهیم از ناحیه‌ی تاریخی به اصل انحراف در عقیده مسیحیت بنگریم و چه به درون‌مایه‌ی وجود داستان مسیحیت در خودش نظر بیافکنیم.

۲. خداوند متعال می‌فرماید: (وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا) «و اصولاً انسان، بسیار ناسپاس است».

۳. خداوند عزوجل می‌فرماید: (وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَىٰ رَبِّهِ ظَهِيرًا) «کافران پیوسته در راه سرکشی از پروردگارشان همدیگر را پشتیبانی می‌کنند».

۴. این همان شاهد و مصداق داستانی است که تمام مسیحیت را در اوج پوچی و بی‌اعتباری قرار می‌دهد هرچند که پلانتینگا تصور کند که منبع قدرت یا تمایز آن است.

۵. اشکال‌های این تصور به اشکالات تصور پیش از آن اضافه می‌گردد چرا که افزون بر تعارض آن با آیات صریح قرآن کریم، با عقل نیز سر سازگاری ندارد. ممکن است گفته شود: چرا با عقل پلانتینگا سر سازگاری داشت؟ جواب اینست که عقل هنگامی که از حالت طبیعی و راست و درست خود فاصله می‌گیرد حالتی ناراضایت‌بخش و ناراحت پیدا نمی‌کند؛ از این روی هم مسیحیان بدون شک و تردید، تناقض ذاتی عقیده‌ی تثلیث را می‌پذیرند هرچند که احساس کنند درون آنها آنرا نمی‌پذیرد. شیخ‌الاسلام ابن تیمیه خاطر نشان ساخته که متّفق شدن جمع بسیاری از افراد بر انکار یکی از ضرورت‌ها محال نمی‌باشد. مسیحیت نیز مثال و مصداق همین امر است. بنگرید به نمونه‌هایی مرتبط درباره‌ی اثرات انحراف عقل در رساله دوم کتاب «سه رساله در مورد الحاد، علم و ایمان».

می‌توانم بگویم دنیایی که این داستان در مورد آن درست می‌باشد دنیایی ممکن و واقعا گرانبهاست؛ بسیار خوب خواهد بود تا حدی که دنیایی دیگر نمی‌تواند بهتر از آن باشد. پس حتی در اینجا هم دنیاهای بهتر دربردارنده‌ی گناه و رنج خواهد بود.

گوتینگ: خوب، هر چه که باشد آیا بازهم شخص خدا باور بر زمینی سست نمی‌ایستد آنگاه که جهت تفسیر جهان، نیاز به یک خدا را پیشنهاد می‌کند؟ این احتمال همواره خواهد بود که ما شرحی علمی را خواهیم یافت که به تفسیر اموری می‌پردازد که پیشتر می‌پنداشتیم فقط خداوند توان تفسیر آنها را دارد. در نهایت نیز این همان چیز است که اتفاق افتاد آنگاه که داروین نظریه فرگشت خود را توسعه داد. پس آیا این عامل تشویق برانگیز بزرگی که الحاد از آن بهره‌مند است بدان معنا نمی‌باشد که ما برای تفسیر جهان، دیگر نیازی به خداوند نداریم؟

پلانتینگ: در ظاهر امر، برخی از ملحدان باور دارند از اموری که دلیلی کافی برای توجیه پذیرش الحاد قلمداد می‌شود - آنطور که ادعا می‌کنند - اینست که ما دیگر برای تفسیر ظواهر و پدیده‌های طبیعی همچون رعد و برق نیازی به خداوند نداریم چرا که ما اکنون علم داریم!

این دلیل به‌عنوان توجیهی برای الحاد، بسیار سطحی است زیرا ما برای شرح یا تفسیر حالت جنون، نیازی به ماه نداریم^۱ و از همین روی لازم می‌آید که اعتقاد به نبود ماه، امری توجیه‌پذیر می‌شود! باور به نبود ماه، فقط در صورتی بنیاد معقولی خواهد داشت که یگانه بنیاد اعتقاد به وجود ماه، قدرت تفسیری آن در خصوص روی دادن جنون باشد. (حتی در این حالت هم موضع توجیه‌گرانه، ندانم‌گرایی در خصوص ماه خواهد بود نه باور به نبود ماه). همین امر برای ایمان به خدا نیز صدق می‌کند زیرا الحاد بر این اساس، در صورتی یک توجیه خواهد بود که قدرت تفسیری اعتقاد خدا باوری، یگانه سبب ایمان به خداوند باشد اما حتی در اینجا هم ندانم‌گرایی، گزینه مناسب خواهد بود و نه الحاد.

گوتینگ: بنابراین بنیادهای دیگر ایمان به خداوند و نیز اسبابی که الحاد را توجیه‌ناپذیر قرار می‌دهد چیست؟

۱. به خرافه‌ای اشاره می‌کند که کامل شدن ماه و دیوانه شدن برخی افراد را به هم مرتبط می‌داند.

پلانتینگا: شاید که مهمترین بنیاد ایمان به خداوند، دلایل و برهان‌های فلسفی نباشد بلکه تجربه‌ی دینی باشد زیرا بسیاری از مردم از فرهنگ‌های متنوع و متعدد، تجربه‌ای در وجود خود یافته‌اند که آنان را به ذاتی شایسته‌ی پرستش پیوند می‌دهد. آنان به خدایی با این صفت اعتقاد دارند اما نه به سبب تفسیر شگرفی که از این اعتقاد ارائه می‌دهد بلکه چه بسا چیزی هست که شبیه مفهوم فطرتی است که به سوی خدا فرامی‌خواند همچون هنر. اگر موضع خداآوری حق باشد وجود چیزی شبیه مفهوم یادشده‌ی فطرت، ترجیح داده می‌شود، پس این ادعا که یگانه بنیاد عاقلانه‌ی ایمان به خداوند، توان تفسیری آن اعتقاد است به شکلی ریشه‌ای با اعتراف به فرضیه‌ی الحاد برابری می‌کند.^۱

گوتینگ: اگر دلایلی نیست که پشتوانه‌ی الحاد باشد به نظر شما، چرا بسیاری از فیلسوفان - که فرض بر اینست مردمی بسیار دانا می‌باشند - ملحد هستند؟

پلانتینگا: من روانشناس نیستم در نتیجه، دانش منحصربه‌فردی در این زمینه ندارم ولی با این حال، برخی تفسیرات احتمالی هست. توماس ناگل (Thomas Nagel) که فیلسوفی عالی و ملحدی با بصیرت غیرعادی است تصریح کرده که دوست ندارد کسی با صفاتی همچون خداوند وجود داشته باشد و شناخت دلیل گفته‌اش هم دشوار نیست که دو مورد را بیان می‌داریم. مسئله‌ی نخست: چیز نیست که برخی آنرا پایمال کردن تحمل‌ناپذیر امور خصوصی می‌دانند؛ اینطور که پروردگار همه‌ی افکار ما را می‌داند پیش از آنکه به آنها فکر کنیم، و مسئله‌ی دیگر اینکه: کارها و کنش‌ها و حتی اندیشه‌های ما، موضوعی ثابت برای داوری و نیز ارزیابی خواهد شد.

۱. این ادعا دارای مبالغه‌ای آشکار است اگرچه واقعا باطل می‌باشد، همچنین کاستن از توان تفسیری ایمان به خداوند هم جای بحث و بررسی دارد چرا که خداوند قویترین و والاترین توان تفسیری است که عقل بشری می‌تواند بدان برسد یا آن را فرض کند. ژروم کارل Jerome Karle دارنده‌ی نوبل شیمی با بیان این مفهوم می‌گوید: مفهوم خدا، گزیده‌ی والاترین آگاهی‌ای است که انسان می‌تواند در وجودش آنرا تصور کند. یوگن ویگنر Eugene Wigner دارنده نوبل مشارکتی با کسی دیگر، به کرانه‌ای بالاتر از این می‌رود و ایمان دارد که مفهوم خدا به ما کمک می‌کند که در جهت درستی تصمیم‌گیری کنیم، سپس گوید: «می‌ترسم که اگر ما این مفهوم را در اختیار نداشته باشیم وضعیت متفاوتی نسبت به اکنون خود را تجربه کنیم». بخاطر نهادینه کردن فهم ما از این جزئیات، بخشی از کتاب خود یعنی «سه رساله در مورد الحاد، علم و ایمان» را به این ترجمه پیوست نمودم.

این امور - به شکل اساسی - به مقیدکردنی برمی‌گردد که استقلال انسانی به سبب اعتقاد به خداواری گرفتار آن می‌شود. تمایل به استقلال بشری می‌تواند به حد بسیار بالایی برسد^۱ همانطور که در حال و وضع فیلسوف آلمانی «مارتین هایدگر» می‌بینیم؛ کسی که - به روایت ریچارد رورتی - بخاطر زندگی‌اش در جهانی که خودش آنرا خلق نکرده است^۲ احساس گناه کرد. ما وجدانی لطیف داریم!^۳ ولی با این حال، تمایل به استقلال، بسیار کمتر از اینست که سبب الحاد شود.

گوتینگ: به نظر می‌رسد که مادی‌گرایی، انگیزه‌ی اصلی بویژه در محافل ملحدان معاصر است زیرا آنها معتقدند هیچ چیزی فراتر از ساختارهای مادی وجود ندارد که بتوان آن را در معرض پژوهش علمی قرار داد در نتیجه، وجودهای غیرمادی همچون خداوند مثلا هیچ جایی ندارند.

پلانینگ: خوب، اگر چیزی بجز ساختارها یا موجودات مادی نبود حتما باور الحاد الزام‌آور بود اما مادی‌گرایی با مشکلی بسیار خطرناک روبرو می‌باشد و آن هم اینست که نمی‌توان آنرا به شکلی عاقلانه تصدیق و باور کرد. حداقل، اگر همانند بیشتر مادی‌گرایان معتقد باشی که انسانها، زائیده‌ی تکامل هستند.

گوتینگ: چرا؟

پلانینگ: نمی‌توانم در اینجا به طور کامل این دلیل را شرح دهم (در این مورد به فصل دهم کتاب «تعارض واقعا در کجا نهفته است» بنگر). اما به شکلی تقریبی، چرایی آن را شرح می‌دهم. ابتدا: اگر مکتب مادی‌گرایی درست بود پس انسانها به شکلی طبیعی عبارت بودند از چیزهایی مادی! اکنون بر اساس این دیدگاه، اعتقاد چه معنایی خواهد داشت؟ به باور من، مارسل براوست، تخصص و مهارت بیشتری از لوئیس لامور مثلا دارد. فرض می‌گیریم که این باور و اعتقاد، ساختاری مادی در عقل

۱. در مسئله عامل استقلال انسانی و پیاپی‌های الحادی آن بنگر به: صفحه ۵۱ تا ۷۳ از کتابم (سه رساله در مورد الحاد، علم و ایمان) چاپ انتشارات نما.

۲. خداوند متعال پیرامون معنای بی‌نیازی می‌فرماید: (كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ * أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى)؛ همچنین پیرامون معنای جعل کردن نقش خدا می‌فرماید: (أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ).

۳. وجدان نرم یا لطیف Tender Conscience در ادبیات الهیات کاتولیکی، یکی از مراتب تقوا و مراقبه است که آگاهی در آن، حساسیت زیادی در قبال هر گونه مخالفت یا کوتاهی دینی ایفا می‌کند.

می‌باشد، تا مثلاً بگوییم تجمع سلولهای عصبی است که پالس‌های الکتریکی را به ساختارهای مشابه و نیز به اعصاب و عضلات می‌فرستد و نیز پالس‌های الکتریکی را از ساختارهای دیگر دریافت می‌دارد، اما افزون بر ویژگیهای عصبی فیزیولوژیکی یادشده، می‌طلبد که این ساختار - اگر که اعتقاد باشد - درون مایه‌ای داشته باشد برای اینکه بگوییم آقای براوست، ماهرتر از لامور است.

گوتینگ: پس تو این را مطرح می‌کنی که اعتقاد نمی‌تواند آن ساختار عصبی فیزیولوژیکی باشد و می‌گویی که اعتقاد به شیوه‌ای می‌باید فرامادی باشد؟

پلانتینگا: ممکن است که چنین باشد اما تأکید من روی این مسئله نیست بلکه به این امر توجه می‌ورزم که اعتقادات - هرچند به طور جزئی - سبب کردار و کنش افراد است. مثلاً اعتقاد به وجود یک نوشیدنی الکلی در یخچال همراه با تمایل من به نوشیدن آن می‌تواند سبب برخاستن من از مبل راحتی‌ام و حرکت به سمت یخچال شود اما نکته مهم در اینجا اینست که این اعتقاد به لطف ویژگی‌های مادی عصبی و فیزیولوژیکی، سبب انجام کاری شده است. به فضل پالس‌های الکتریکی‌ای که از طریق اعصاب مختلفی به عضله‌های مشخصی فرستاده شده است اعتقاد به اینکه نوشیدنی الکلی در یخچال می‌باشد سبب رفتن من به یخچال گردیده است. لذا این کار به خاطر درون‌مایه‌ی خاص آن اعتقاد نیست (یعنی اینکه یک نوشیدنی الکلی در یخچال هست).

گوتینگ: چرا چنین می‌گویی؟

پلانتینگا: زیرا اگر این اعتقاد - این ساختار - درون‌مایه‌ای کاملاً متفاوت هم داشت (حتی اگر بگوییم اعتقاد به نبود نوشیدنی در یخچال است) اما با همان ویژگیهای فیزیولوژیکی عصبی باشد نیز سبب رفتن من به سمت یخچال می‌شود. این بدان معناست که درون‌مایه‌ی اعتقاد، سبب رفتار و کردار نیست.^۱ پس اگر این مسئله به تمام اموری مربوط شود که می‌تواند سبب آن کردار و کنش گردد مشخص می‌شود که محتوا و درون‌مایه‌ی اعتقاد، مهم نیست.

۱. دلیل پلانتینگا بطور اجمالی و کلی خوب است چنانکه بزودی بیان می‌شود؛ اما ممکن است در این موقعیت مورد نزاع و انتقاد قرار گیرد چرا که درون‌مایه، معنا است و اصل این می‌باشد که معنا، به حرکت‌درآوردنی رفتار است. بر پلانتینگا لازم می‌آید که دلیل استثنائی راجحی (در اولویت) که این اصل را مرجوح (ثانویه) قرار می‌دهد ارائه کند. پلانتینگا نیازمند جستجوی روش دیگری است

گوتینگ: واقعا بنظر می‌رسد که این یک نتیجه‌گیری دشوار است که پذیرفتن آن هم دشوار می‌باشد اما آیا تکامل نمی‌تواند شخص مادی‌گرا را از این مخمصه بیرون بکشد؟ برای اینکه گونه‌ی ما توان بقا داشته باشد فرض می‌شود که بیشتر - اگر نگوییم همه‌ی - اعتقادات و باورهای ما لزوماً درست است و گرنه در دنیایی که مملو از خطرات است - آنطور که می‌بایست - کاری انجام نمی‌دادیم.

پلانتینگا: ممکن است که تکامل ما را به سمت پذیرش باورهای سازگاران بکشاند؛ یعنی باورها و اعتقاداتی که سبب کارها و کنش‌های سازگاران می‌شود اما همانطور که دیدیم، اگر مکتب مادی‌گرایی درست باشد پس اعتقاد از طریق درون‌مایه‌اش، سبب کار و کنش سازگاران نمی‌شود بلکه از جهت ویژگی‌های عصبی فیزیولوژیکی، سبب کردار و کنش سازگاران می‌گردد در نتیجه، درون‌مایه‌ی اعتقاد اهمیتی ندارد. همچنین اگر آن درون‌مایه ذاتا حق یا باطل هم باشد مهم نیست بلکه تمام آنچه اهمیت دارد هنگامی است که ویژگی‌های عصبی فیزیولوژیکی مناسب، آن را انجام داده باشد لذا اگر حق باشد پس خوب است و اگر باطل نیز باشد باز هم خوب است!!^۱

تکامل، فرایندی را انتخاب می‌کند که می‌تواند اعتقادات و باورهای با ویژگی‌های عصبی فیزیولوژیکی سازگاران بوجود بیاورد اما فرایندی را انتخاب نمی‌کند که بتواند اعتقادات درستی را بوجود بیاورد. در پرتو مادی‌گرایی و تکامل نمی‌توان هیچ اعتقاد و باوری را از جهت درستی و نادرستی بر دیگری ترجیح داد بلکه همه باورها یکسان می‌شوند!

گوتینگ: بنابراین تو می‌گویی که اگر مادی‌گرایی درست باشد تکامل به درست بودن بیشتر اعتقادات ما نمی‌انجامد؟

تا فایده این برهان را تکمیل گرداند و به اعتبار منطقی آن کمال بخشد؛ البته به این گفته‌ی پلانتینگا می‌رسیم که می‌گوید: تکامل، روندی را انتخاب خواهد کرد که می‌تواند اعتقادی با ویژگی‌های عصبی فیزیولوژیکی سازگارپذیر را تولید کند.

۱. در هر دو حالت نیکوست زیرا وظیفه‌ی سازگاران خود را در دو حالت محقق کرده است؛ بدون ضرورتی که آگاهی به ارزش درون‌مایه از جهت درستی یا نادرستی می‌طلبد. لذا برای غنابخشی به این جزئیات و بالا بردن حجم توضیح آن، بخشی برگرفته از کتاب «سه رساله در مورد الحاد، علم و ایمان» را به این ترجمه افزودم که نقص و کوتاهی مکتب نچرالایسم (طبیعت‌گرایی) را در پرتو دلیل آقای پلانتینگا شرح می‌دهد.

پلانتینگا: این یک حقیقت است. با پذیرش تکامل و مادی‌گرایی لازم می‌آید که موهبتها و استعدادهای ما که مسئول ایجاد اعتقادات است نیز غیرقابل اعتماد شوند!^۱ شرح می‌دهم که چرا. هنگامی که هر اعتقاد و باوری از جهت درستی و نادرستی آن برابر باشد، بر ما لازم می‌گردد که بگوییم نسبت احتمال درستی هر اعتقادی ۵۰ درصد است. اکنون فرض کن که ما مجموعی از ۱۰۰ اعتقاد مستقل و متفاوت از هم داریم (البته ما بیش از اینها را داریم). به یاد داشته باش که احتمال درستی هر کدام از اعتقادات در یک مجموعه، یک در همه‌ی آنهاست. حتی اگر اعتبار کمی هم برای قابل اعتماد بودن قائل شویم باید بگوییم که حداقل دو سوم (۶۷ درصد) از اعتقادات ما درست است زیرا کُلّیت قابل اعتماد بودن اعتقاداتمان در صورت پذیرش مادی‌گرایی و تکامل، بسیار پایین می‌آید و نزدیک به ۰/۰۰۰۴ (چهار ده‌هزارم) می‌رسد. در نتیجه اگر همزمان مادی‌گرایی و تکامل را بپذیری دلیلی موجه برای ایمان به این امر خواهی داشت که موهبتها و استعدادهای ما که مسئول ایجاد اعتقادات است، غیرقابل اعتماد می‌باشند.

اما ایمان به آن به معنای سقوط در درّه‌ی شک کامل است؛ امری که تو را رها می‌کند تا بدون هیچ سببی، هر یک از اعتقادات (از جمله اعتقادات خود در مورد مادی‌گرایی و تکامل) را بپذیری! یگانه راه عاقلانه، دست کشیدن از ادعایی است که به این نتیجه می‌انجامد؛ این ادعا که مادی‌گرایی و تکامل با هم درست هستند. چه بسا برایت جایز باشد که یکی از دو طرف این ادعا را بپذیری و طرف دیگر را رد کنی اما هر دو را خیر.

پس اگر به این دلیل ملحد باشی که به راحتی، مادی‌گرایی را می‌پذیری باقی ماندن تو بر الحاد بدان معناست که باید از اعتقاد به درست بودن تکامل دست بکشی. به عبارت دیگر: اعتقاد به اینکه هر

۱. شایان ذکر است که خود داروین نیز در قبال این ایراد آشکار، ابراز نگرانی کرد چنانکه گفته است: شک و تردید وحشتناکی مرا دربرگرفت پیرامون این مسئله که باورهای عقل انسان که از عقل‌های موجوداتی پست‌تر تکامل یافته است از هر گونه ارزشی برخوردار باشد یا شایستگی کمترین اعتماد را دارا باشد. بنگرید به:

Charles Darwin to W. Graham, July ۳, ۱۸۸۱, In Darwin, F.i edit. (۱۹۱۱) The life and letters of Charles Darwin, Vol. ۱, London, P.۲۸۵.

دوی مادی‌گرایی و تکامل، درست هستند اعتقادیست که مَهر باطل بودن بر خودش می‌زند، در نتیجه نمی‌توان عقلا آن را پذیرفت.

پیوستار

پیوست (۱)

دلیلی مختصر در رد الحاد ایجابی^۱ Positive atheism

هیچ انسانی در مسئله‌ی وجود خالق نمی‌تواند در مورد خالق به داوری و صدور حکم بپردازد مگر اینکه داوری و صدور حکم او دارای پیشفرض و پیش‌تصور از خالق است که خواستار حکم بر او است. حتی ملحد سرسخت نیز توان انکار پدیدآورنده را ندارد مگر اینکه حکم او بیانگر تصویری معین از خالق است که از پذیرش آن تصور سر باز می‌زند و با آن موافقت نمی‌کند زیرا امکان ندارد که ملحد در مسئله‌ای که ذاتاً محال است ورود کند یا به مسئله‌ای بپردازد که عقل لزوماً بر غیرممکن بودن آن حکم کرده است چرا که این، بیهودگی و حماقت است. به عنوان مثال: تو هیچ شخص عاقلی را نمی‌بینی که با رأی و نظر خود و با فکر خود برای ممکن بودن اجتماع نقیضین (یکجا آمدن دو چیز ضد هم) همچون یکجا آمدن همزمان وجود و نبود به دلیل‌آوری بپردازد چونکه محال بودن اجتماع (یکجا شدن) آن دو ضروری است و در جان آدمی ریشه دارد و سرسخت‌ترین ملحدان هم از صرف تلاش برای جایز شمردن چنین حماقتی دوری می‌کنند.

خالق نیز همین‌گونه است زیرا چیزی ذاتاً محال نیست و عقل نیز حکم به لزوم نبود او نمی‌دهد چون اگر چنین بود اثبات نبود آن، آسانتر از اثبات وجود آن می‌شد بلکه نیاز به اثبات نبود آن منتفی خواهد شد چرا که ضرورتها - یعنی در حالتی که عقل به لزوم نبود آن حکم کند - نیازی به بحث و بررسی ندارد و از همین روی هم وجود خالق اگر تا بالاترین حد تعبیر برای مخالف کوتاه بیاییم ممکن می‌باشد و جز با دلیل نمی‌توان حکم به رد یا اثبات چیزهای ممکن داد، پس کسی که وجود خالق را انکار می‌کند می‌بایست برای ادعایش دلیل بیاورد همانطور که او از کسانی که وجود خالق را اثبات می‌کنند می‌خواهد دلایل خود مبنی بر وجود خالق را ارائه دهند!

۱. کتاب «ثلاث رسائل فی الإلحاد و العلم و الإيمان»، انتشارات نماء، صفحه‌ی ۲۴۶.

هنگامی که به این مرحله - یعنی مرحله سخن از رد یا اثبات امور ممکن - می‌رسی، می‌بینی که تصورات شخصی و تمایلات درونی، نقش بسیار زیادی بازی می‌کنند و می‌توانیم بگوییم که اصل انکار خالق از سوی ملحدان به تصویری معین برمی‌گردد نه به این که نبود خالق، ضرورتی فطری است یا نگرستن و بررسی دلایل حتماً به آن حکم و نتیجه (انکار خالق) می‌انجامد. آنها نیز این را نمی‌گویند و جرأت آنرا ندارند اما فریبکاران آنها - درست مثل سوفسطایی‌ها - با پنهان‌کاری تلاش می‌کنند برای مردم عوام چنان تصویری ایجاد کنند که ادعای آنها درست است و این امر اصلاً چیزی نیست. پس این اصل را بدان و به خوبی در آن بیندیش تا - به اذن خداوند - اصل ایراد و مشکل تو از بین برود.^۱

۱. تفاوت موضع‌گیری‌های ملحدان با خدای مختلفی که از آن سخن می‌گویند از ذهنم رخت بر نمی‌بندد. آیا جواب داوکینز به سؤال بن اشتاین در مستند مشهور Expelled را نمی‌بینی هنگامی که از او پرسید: آیا به وجود خدای تورات ایمان داری؟ که جواب داد: این، احتمالی ناراحت‌کننده است.

پیوست ۲

ایمان به خالق، همه‌جانبه‌ترین و بهترین توان تفسیری برای آگاهی بشری^۱

با این گفته آغاز می‌کنم که هر اندازه در دستیابی به یک اصل تفسیری مادی‌گرایانه که حرف آخر را می‌زند ژرف بیندیشیم بازهم درمی‌یابیم که حتماً به نهایت همه تفسیرها و اصل تمام اصل‌ها می‌انجامد و آن هم خداوند بلندمرتبه است (وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُتَّبِعِي)، (أَلَا إِلَىٰ اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ). شیخ‌الاسلام ابن تیمیة رحمته الله این عبارت را بکار می‌برد که: «خداوند اصل همه‌ی اصلها و سبب تمام سببها و علتها است؛ او عبارتست از دلیل و برهان و اول و اصلی که بنده به او استدلال می‌کند»^۲. لذا «اگر خداوند متعال همه چیز را به حال خود رها سازد باطل می‌گردند و همان رها کردن وی، برای نبود و بطلان آنها کافی می‌باشد»^۳. اما در مطالبی که ارائه می‌دهیم روش جدلی را در پیش می‌گیریم، لذا از سطح فرضیه آغاز می‌کنیم تا جواب را با تفصیل بیشتری تقدیم داریم.

اگر فرض کنیم که خالق بلندمرتبه، فرضیه (Hypothesis) است درمی‌یابیم که برای عقل با تمام اقدامات و عناصر آن اعم از اندیشیدن، اعتباربخشی، وجدان، احساسات، منطق و اندیشه‌ها، بهترین و ایده‌آل‌ترین فرضیه‌ی ممکن است لذا خطاب خالق یعنی وحی او با آگاهی بشری، سازگار و برایش آشنا است یا همانطور که در زبان انگلیسی گفته می‌شود: Experience-Friendly است. ملحد خواهد گفت: منکر این نمی‌شویم که فرضیه‌ی خالق برای بسیاری از ملتهای قدیم و جدید، بسیار دل‌انگیز است اما اختلاف ما با شما در همین امر نهفته است؛ یعنی چه چیزی مانع آن می‌شود که عقل، فرضیه‌ی خالق را اختراع کرده باشد؟ جواب اینست که ما خداوند^۴ را جز برای این سوال شما، فرضیه نگردانده‌ایم! فرض کردیم که فرض شما درست است پس دیدیم که باز هم می‌توانیم - صرف

۱. کتاب «ثلاث رسائل فی الإلحاد و العلم و الإیمان»، انتشارات نماء، صفحه‌ی ۱۲۵-۱۲۹ با اندکی تصرف.

۲. مجموع الفتاوی (۱۹/۲).

۳. مجموع الفتاوی (۴۲۵/۲).

۴. خالق در این سیاق همان خالق است که توصیف آن در اسلام آمده است.

نظر از وحی - بگوییم: فرضیه‌ی خالق همچنان بصورت بهترین فرضیه‌ای باقی می‌ماند که عقل برای پرسش‌های برآمده از نیازمندی‌های خود اختراع کرده است؛ نیازمندی‌هایی که عبارتند از: اندیشه، وجدان، عاطفه، حدس، غریزه و منظومه‌ای که در هر ذره از انسان به هم پیوسته است چنانکه پیشتر بیان داشتیم.

این اقدام بطور کلی با اندیشیدن علمی سازگار است زیرا دانشمندان همچنان به سمت فرض گرفتن بهترین فرضیه‌های ممکن می‌شتابند که برای ما و نه برای چیز دیگری مناسب است هرچند که اکنون به اثبات آنها نیاز است.

ملحد می‌تواند بگوید: بله! اما تفاوت ما و شما در اینست که ما در فرضیه‌ی خود، حداقل بر داده‌ها و قراینی محسوس و موجود تکیه می‌کنیم ولی شما بر چه اساسی، وجود معقول و مقبول خالق را فرض می‌کنید؟ جواب اینست که ما از روی جدل، مشروعیت این سوال را هم می‌پذیریم گرچه دربردارنده‌ی تناقض است، و شما را به سمتی می‌بریم که فرضیه‌ی وجود خالق را امری معقول و مقبول می‌گرداند و آنهم: نیاز ما به پاسخ چرایی است، چرا این جهان و جهان دیگری نه؟ چرا من انسان آگاه، اهل درک و عاقل هستم و موجود دیگری جای من نیست؟ چرا من سؤال می‌پرسم و به ماورای زمان و مکان چشم می‌دوزم و بدان شوق دارم و خلاف این نمی‌باشد؟ چرا من اخلاق‌گرا هستم و بجای آن، بی‌اخلاق نمی‌باشم و انسان‌مدار هستم و خلاف آن نیست؟ انکار نمی‌کنیم که شخص ملحد قادر به نادیده گرفتن تمام این سوالات با فرضیه‌ای است که می‌خواهد؛ با این حال فرضیه‌ی خالق، بهترین فرضیه در همه‌ی زمینه‌های روانی و وجودی باقی می‌ماند.^۱

اگر ملحد بگوید خواهیم پذیرفت که فرضیه‌ی خالق با این اعتبار درست است اما از سویی دیگر انسان را از جستجو باز می‌دارد و دروازه شناخت و معرفت را به روی او می‌بندد، جواب می‌دهیم که این

۱. به همین دلیل هنگامی که ادموند هوسرل بنیانگذار رسمی پدیدارشناسی Phenomenology، جوهر آگاهی دینی را کاوید، دریافت که مبتنی بر ارتباطی تنگاتنگ میان غایت‌شناسی Teleology و ایمان Faith است و نیز دریافت که دین از نیاز به فهم هستی بطور کلی نشأت می‌گیرد و این هم نیاز است که لزوماً دربردارنده‌ی خواسته‌هایی می‌باشد که خارج از چارچوب مأموریت علم طبیعی قرار دارد.

Dupres, L. (۱۹۶۸) Husserl's thought on God and faith. Philosophy and phenomenological Research, Vol ۲۹, No. ۲. P. ۲۰۱-۲۱۵.

اعتراضی صرفاً پراگماتی است و جزو اعتراض‌هایی قلمداد می‌شود که خود شما از همه کس بیشتر با آن و باورمندان بدان دشمنی دارید. آیا دلیل آوری ما مبنی بر اینکه فرضیه‌ی خالق یا خدا (God Hypothesis) بهترین و مناسبترین فرضیه برای حیرت‌زدایی است، یک استدلال آوری پراگماتیک می‌باشد؟ چرا فقط چیزی را برای ما عیب می‌شمیرید ولی برای خود خیر؟ شما درک نمی‌کنید که از کجا به دلیل خود می‌رسیم؛ ما به شما می‌گوییم: تصور و انگاره‌ی درست عقل، فرضیه‌ی خدا را اندیشه‌ای صرفاً مشروع قرار نمی‌دهد چرا که این به اندیشه مربوط می‌شود اگر عقل صرفاً عبارت باشد از اندیشه؛ بلکه آن را نیازی شدید قرار می‌دهد زیرا عقل فقط اندیشه نیست و اگر بخواهیم آنچه که هست را بصورتی دقیق‌تر بیان داریم می‌گوییم: عقل در اینجا فرضیه‌ای را اختراع نمی‌کند بلکه به تعبیر و بیان نیازی می‌پردازد زیرا حتی عقل با تصور اشتباه دکارتی از آن - چنانکه می‌گوید عقل با نیازهای زیست‌روانی عمیق ما (Biopsychological) ارتباط ندارد - وجود خالق را ضروری می‌شمارد،^۱ حال اگر تصور درستی از آن داشت چگونه می‌گفت؟! آیا نمی‌نگری که جیمز لیوبا (James Leuba) متخصص در بررسی اصول روانشناسی و انسان‌شناختی ادیان می‌گوید:

«مردم در بهت و حیرت بسیاری فرو می‌روند وقتی که می‌بینند سؤال درباره آفرینش بر ذهن کودکان چیره می‌گردد.^۲ کودک سنگی را مشاهده می‌کند که به‌طور عجیبی شکل گرفته است؛ پس می‌پرسد: چه کسی آنرا ساخته است؟ چنین به او جواب می‌دهند که: بخاطر رسوب جریان آب شکل گرفته است اما طولی نمی‌کشد که او به‌طور غافلگیرانه، زنجیره‌ای از سؤالات را پشت سر هم می‌پرسد و شگفتی و تعجب خود را در شیوه‌ی سؤال پرسیدنش ابراز می‌کند و می‌گوید: چه کسی رودخانه را

۱. از نظر دکارت: «خداوند، کامل و دارای کمال مطلق است»، از هر گونه نقص و فریبی مبرا است و اوست که عقل را در وجود ما نهاده است لذا وی ضامن درستی اندیشیدن است هرگاه که موضوع اندیشیدن، روشن و متمایز باشد. (مسائل معاصر در پرتو اسلام، صفحه‌ی ۱۷۹ از دکتر حلمی عبدالمنعم، به نقل از: بنیادهای فلسفه از دکتر توفیق طویل).

۲. کودکان را مثال می‌زنیم زیرا آگاهی آنان از یک طرف بر آوار تصور و انگاره‌ی فاسد بنا نشده است و از طرف دیگر چونکه عقل‌هایشان بر وفق تصور درست از عقل عمل می‌کند، به همین دلیل می‌بینیم که الحاد، تصمیمی است که تصمیم‌گیرنده در سالهای بالای زندگی‌اش می‌گیرد و غالباً بیانگر تمایل به آزادی است؛ آزاد شدن از آنچه که شخص، قید و بندها یا شک و تردیدها و سردرگمی قلمداد می‌کند. در یکی از دیدارهایم خاطرنشان ساختم که بحران یادشده رویدادی است که به دو سرانجام ختم می‌شود: یا به الحاد می‌انجامد تا از دین‌رهایی یابد و یا به ایمان می‌انجامد در راستای فرار از الحاد. ندانم‌گرایی از دید من، پیرو خود را در دل حالت بحرانی زندانی می‌کند به همین سبب هم وجود ندانم‌گرا با معنای کامل این کلمه را بعید می‌دانم.

ساخته است؟ چه کسی کوه را ساخته است؟ چه کسی زمین را ساخته است؟ بدون شک، لزوم وجود سازنده Maker از ابتدای حیات^۱ در انسان‌های اولیه^۲ هم سرشته شده و وجود داشته است.»

شما جنجال به پا می‌کنید بخاطر این عبارتِ ولتر که می‌گوید: «اگر خدا وجود نداشت می‌بایست آن را اختراع کرد»، این جمله، بسیاری از مردم را وحشت‌زده کرده است در حالی که هم آنان و هم شما به دو دلیل دچار اشتباه شده‌اید: نخست اینکه ولتر، ملحد نبوده است و قصدش از این گفته، الحاد نبوده است بلکه شما آن را برای هدفی مشهور^۳ بزرگنمایی و بهره‌برداری می‌کنید و سبب دوم اینست که آن جمله، شیواترین گفته برای بیان فطرت آدمی است زیرا اختراع دلیل نیاز می‌باشد. آیا نمی‌گویند که نیاز، مادر اختراع است؟ و نشانه‌ای از درون ما است مبنی بر توجه‌ورزی خالق. زیرا اگر این نیاز نبود، راه رسیدن به خالق و شناخت وی فقط از طریق منطق یا فکر بود؛ بلکه حتی از طریق عقل، آن هم بر حسب تصور اشتباه از آن بود و در اوج دشواری قرار می‌داشت. دانشمند تکامل‌گرا «جاستین برت Justin Barret» متخصص ادیان پژوهی از چشم‌انداز روانشناسی معرفتی می‌گوید: «در مورد قدرت شگفت‌انگیز خداوند می‌توان گفت که به نظر می‌رسد کودکانی که هنوز به مدرسه نرفته‌اند توانایی درک این امر را داشته باشند که خداوند، خالق چیزهای طبیعی است و نه چیزهای مصنوعی (ساخت دست بشر) و بتوانند دریابند که انسان، چیزهای مصنوعی را خلق می‌کند (می‌سازد)^۴ و نه چیزهای طبیعی را»^۵. برآستی پیام این استعداد کودکانه برای تشخیص میان چیزهای «اختراع شده» و چیزهای «خلق شده» چیست اگر که خالق، چیزی بیش از «فرضیه‌ای اختراع شده» نیست؟! آیا این آگاهی زودهنگام کودکی، روشن‌ترین مصداق تایید برای فطری بودن

۱. Leuba, James H. (۱۹۰۹) the psychological origin and the nature of religion. Bryn Mawr college, USA, P. ۴۱.

۲. آقای لیوبا با گوشزد نمودن این توصیف خواسته بگوید که عقل در بالاترین درجات فطری بودن خود است و اولین مرتبه از مراتب آگاهی می‌باشد چنانکه پیشتر بیان داشتیم و همواره درباره سازنده و آفریننده سؤال می‌پرسد.

۳. اصل عبارت ولتر در یکی از ابیات قصیده‌ای از او موجود است که در آن قصیده، از اقدامات مؤسسه‌ی دینی انتقاد کرده است.

۴. قرآن کریم، فعل خلق و ساختن را برای انسان ثابت کرده است چنانکه می‌فرماید: (إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا)، و حقیقت این توصیف بر حسب کسی یا چیزی است که بدان اضافه می‌شود.

۵. Barret, J. L. (۲۰۰۰) Exploring the natural foundations of religion , trends in cognitive sciences- (jan.), Vol. ۴ , No. ۱, P. ۳۰.

تفاوت گذاری ربّانی نمی باشد؟ ﴿هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ﴾ (اینها آفریده های خدا هستند، شما به من نشان دهید آنانی که جز خدایند چه چیزی را آفریده اند) {لقمان: ۱۱}.

پیوست (۳)

دلیل پلانینگا و کوتاهی مکتب نچرالیزم^۱ Naturalism

الوین پلانینگا Alvin Plantinga که فیلسوف است برهانی را توسعه داد که فیلسوفان داروینیست را مجبور به بازنگری اصل نقشه‌ی معرفتی‌شان کرد و درون‌مایه‌ی آن چنین بود که اگر عقل را طبیعت برای تحقق هدف بقای گونه تکامل بخشیده است همانگونه که داروینیسم آنرا در صورت معیار و ایده‌آل فرض می‌کند پس بدین معناست که احکام و داوری‌های دیگر عقل، یا ثانویه است و یا وزن و ارزشی ندارد؛ همچون حکم بر اینکه حق و باطل بودن یک اندیشه تفاوتی با هم ندارد.^۲ تکامل، کر و کور و لال است و به ارزش معنوی احکام و داوری‌های عقل توجهی نمی‌کند و لازم‌اش این می‌شود که هیچ کسی نمی‌تواند به احکام و داوری‌های عقلی‌اش اعتماد کند زیرا - همانطور که خود داروین هم از آن می‌ترسید - محصول عقلی است که با تغییر نیازمندی‌های تداوم گونه، دستخوش تغییر می‌شود.

ولی ما می‌بینیم که اعتماد مردم به ارزش حق، رفتاری قوی و همیشگی در میان آنان است. به عبارت دیگر: باورمندان و ناباوران از یک احساس اضطراری برخوردارند که بر آنان واجب می‌گرداند به ارزش‌داوری‌های خود اعتماد کنند و این امر نیز زاییده‌ی اعتماد به تمایز جایگاه ادراکی خودشان است. کلیف لويس C.S. Lewis ناقد ایرلندی تبار می‌گوید: «برای قانع شدن ما ممکن نیست که طبیعت، بازتاب دهنده‌ی نظامی باشد که شایستگی جلب اعتماد ما را داشته باشد مگر اینکه نوعی خاص از متافیزیک را درست برشمریم. اگر عمیق‌ترین چیز در واقعیت، آن حق بنیادینی^۳ باشد که سرچشمه‌ی همه حقی است که بدان ایمان داریم پس تا اندازه‌ای هم شبیه ما است، یعنی اگر ذات

۱. کتاب (ثلاث رسائل فی الإلحاد و العلم و الإيمان)، انتشارات نما، صفحه‌ی ۱۹۱.

۲. بدین معنا که تحقق هدف بقا بدون نیاز به آگاهی به حق یا باطل بودن این اندیشه، ممکن است!

۳. می‌توان ایمان ملحدان را با امکان وجود نوعی از چنین حقی مشاهده کرد که برای امکان رسیدن به نظریه‌ای یکپارچه تجویز می‌کنند و می‌تواند همه چیز را تفسیر کند: «نظریه‌ی همه چیز» یا Theory of Everything.

عاقلی^۱ باشد که نفس‌های عاقل ما از آن آمده باشد در این حالت، عملاً می‌توانیم به آن اعتماد کنیم. برآستی که خشم شدید ما از بی‌نظمی و آشفتگی، برگرفته از خالق طبیعت و نیز خالق ما است»^۲.

۱. منظور او خداوند متعال است هر چند که می‌توانیم با تعبیر او موافق نباشیم اما وی با فاصله‌ی نزدیکی به این کلام خداوند متعال اشاره دارد که می‌فرماید: (ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ)؛ امام طبری فرموده است: «سپس انسانی را تکمیل و آراسته کرد که آفرینش او را از گِل به صورتی دقیق، نیکو و راست و درست آغاز نموده بود (وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ) لذا زنده‌ای گویا شد (تفسیر طبری: ۱۷۳/۲۰).

۲. در مورد تحلیل دلیل آقای پلانتینگا بنگرید به:

Nathan, N. M. L. (۱۹۹۷) Naturalism and self-defeat: plantinga's version. Religious studies, Vol. ۳۳, No. ۲, P. ۱۳۵-۱۴۲

Peressini, A. (۱۹۹۸) Naturalism, Evolution, and self-defeat. International journal for philosophy of religion, Vol. ۴۴, No. ۱, PP. ۴۱-۵۱.



islamway1434



no_atheism



no_atheism



aparat.com/asteira